

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه نهم فقه القضا (1400-1401)

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

سوالات

دو مطلب از فضلا درس رسیده اشاره کنم وبعد بحث را ادامه دهیم

سوال 1: ادامه بحث دیروز قطع و اطمینان، همان دوست فاضل سوالاتی را مطرح کردن اینکه در صوت فرستاده شده گفته شده قاضی تکلیف شخصی دارد مثل دیگران (چون دیروز بنده گفته بودم می شود برای قاضی قطع موضوعی و یا حتی قطع وصفی تصور کرد) بعد جازمانه وقاطعانه گفته شود نه این هیچ فرقی با قطع های دیگر ندارند؛ نه خیر، تفاوت می کند. هر قانونگزاری می تواند تکلیف قضا را طبق آنچه مصلحت می بیند مشخص نماید. با کسی که قاطع است هذا خمر و خمر حرام، نمی شود گفت به قطع خودت عمل نکن زیرا او تناقض می بیند؛ ولی به قاضی می شود گفت شما مکلف به رسیدگی هستی اما بنا بر مصالحی که من می بینم از این طریق قضاوت کن و قطع شخصی و غیر نوعی را دخیل نکن. می گوید من می دانم این مال غیر است، می گویم باشد من جعل می کنم، پس مال را از این بگیر و به آن بده.

پس تفاوت می کند ضمن اینکه من هنوز راجع به قطع و اطمینان صحبت نکردم. ببینید سوالی که دوستان دارد در واقع پیش از بحث هایی است که خواهد آمد؛ بگذارید پس از بحث های قطع و اطمینان این نکات مطرح شود و بعد ان شاء الله پاسخ خواهیم داد.

سوال 2: یکی از دوستان دیگر زحمت کشیدن در خصوص پرسشی که مطرح کردم جوابی فرستادند. سوال این بود آیا فقط خود حضرت عجل الله فرجه قضاوت داوودی دارند و نگاه به ایمان و بینه ندارند؛ یا اصحاب حضرت عجل الله فرجه هم قضاوتشان بر واقع است؟ گفته شده (ظاهرا تحقیق هم داشتند) هر چند خود ما هم اشاره ای داشتیم که ظاهر روایت خود حضرت عجل الله فرجه اینگونه است؛ نه هر قاضی در حکومت مهدوی. اما سوال کردند که این روایت هم هست: ما رواه النعمانی فی کتاب الغیبة یا سناده عن الصادق (علیه السلام) قال: «إذا قام القائم (عج) بعث فی أقالیم الأرض، فی کلّ إقليم رجلاً. در هر شهری و منطقه ای نمایندگی می گذارند یقول (علیه السلام): عهدك فی کفک، فإذا ورد علیک ما لا تفهمه ولا تعرف القضاء فیہ فانظر إلی کفک و عمل بما فیها (بحار الأنوار جلد 52 ص 365) از این معلوم می شود آن فردی که نماینده حضرت است، وظیفه اش این است به کف دستش نگاه کند و همین که نگاه کند همه چیز را می فهمد و براساس واقع قضاوت می کند.

نمی توانیم بر اساس این روایت قاطعانه بگوییم قضاوت حضرت عجل الله فرجه قطعی حکم می کنند و حکم به بینه و ایمان ندارند. اولاً خیلی عجیب است، نمی خواهیم قاطعانه بگوییم ولی آیا منظور از کف دست یعنی همین کف دست یا مقصود همین گوشه های هوشمند است که انسان کف دستش می گیرد و هر چه می خواهد از اطلاعات هر چند ناقص اما در برخی موارد بسیار مفید است؟ (گاهی به شوخی می

گویند علامه گوگل) **فَانظُرْ إِلَى كَفِّكَ** شاید اشاره به همین تکنولوژی جدید و نرم افزارهای جدید باشد یا نه واقعا حضرت عجل الله فرجه در زمان خودشان دانش به جایی می‌رسد که خود دست و بدن اطلاعات می‌دهد که نیازی حتی به گوشی و ابزار مختلف نباشد؟

آیا در اینگونه موارد که حکمی را نمی‌دانند کف دستشان حکم را می‌گویند یا موضوعات را؟ در بحث قضا می‌دانید یک بحث حکمی داریم، یک بحث موضوعی. مثلا فلان مسئله را بلد نبودی به فلان برنامه رجوع کن این حل شبهات حکمیه است؛ اما در شبهات موضوعیه چه می‌شود؟ در بحث قضا بیشتر شبهات موضوعیه مطرح است؛ این فرد مالک است یا نیست؟ دروغ می‌گوید یا نمی‌گوید؟ از این روایت بر می‌آید که شبهات موضوعیه را هم قضات از کف دستشان می‌گیرند؟ این که فلان فرد قاتل است یا نه؟ این را دیگر ندارد. شاید حدیث همین را می‌خواهد بگوید که کسب اطلاع آسان می‌شود.

من این نکته را خدمت دوستان بگویم که روایات را خوب بفهمیم. امروزه یکی از مشکلاتی که با این فرقه های انحرافی است همین است که این‌ها احادیث را، یک چیزهایی پیدا می‌کنند بدون سنجش با موازین دیگر، طرف درس هم نخوانده کاری هم نکرده، چیزهایی را می‌گوید. اینکه می‌گوید کف دست است آیا واقعا کف دست است؟ برای حکم است یا موضوعات یا همه؟ خوب این‌ها واقعا نیاز به تامل دارد. یا حضرت می‌خواهند یک اصل کلی بگویند که در حکومت مهدوی مثل حکومت‌های دیگر نیست که تخلفاتی باشد، معطلی باشد اما اینکه حالا ریز برنامه را بخواهیم روی کلمات تفسیر کنیم، جای بحث دارد. یک حدیث دیگر هم هست که مرحوم عیاشی نقل می‌کند که حضرت وقتی آن سیصد و سیزده نفر را به اطراف می‌فرستند در حکم هیچ چیز عاجز نمی‌شوند: **ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَبْعَثُ الثَّلَاثِمَائَةَ وَالْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا إِلَى الْأَفَاقِ كُلِّهَا؛ فَيَمْسَحُ بَيْنَ أَكْتَافِهِمْ وَعَلَى صُدُورِهِمْ** دستی روی شانه‌هایشان و روی سینه‌هایشان می‌کشد که عالم بشوند (بحار الأنوار جلد 52 ص 341) این روایت هم همان مسئله را دارد.

ادامه سیر در نصوص

• روایت منصور

در درس دیروز روایت منصور را داشتیم (اگر برگه را دارید داخل برگه آخر صفحه 362) راجع به تعارض بینتین در خصوص یک گوسفند که در دست یک طرف بود، حضرت فرمودند حاکم بینه غیر ذوالید است چون قانون خداوند این است **الْبَيْنَةُ عَلَى الْمُدْعَى** تمام و الیمین علی من ادعی علیه اینجا من ادعی علیه همان است که گوسفند دستش است؛ اگر لازم شد قسم می‌خورد. چهل بینه هم داشته باشد به کارش نمی‌آید، طرف مقابل که گوسفند دستش نیست بینه بیاورد که آورده‌است. لذا امام فرمودند من گوسفند را از ذوالید می‌گیرم می‌دهم به غیر ذوالید آقایان به نظر من مستند برای اهمیت دادن به سیستم امارات قانونی این روایت است. ببینید اینجا قاعده این است که ذوالید حرفش بیشتر اطمینان می‌آورد. اینجا حالا مثال گوسفند است شما آپارتمان را مثال بزنید. یک فردی در آپارتمانش نشسته است، ذوالید است (بحث سند را کنار بگذارید) یک ماشین دستش است یک دفعه یک فردی می‌آید می‌گوید این ماشین یا آپارتمان برای من است این هم دو شاهد، ذوالید هم بگوید من هم شاهد دارم این دو شاهد من. اینجا گرفتن از ذوالید و دادن به کسی که جنس دستش نیست موونه می‌برد، تا به کسی که ذوالید است بگویند در خانه بنشین زیرا ذوالید برتری بر حسب ذوالید بودن دارد. دیروز و امروز هم که نخریده است. در عین حال امام علیه السلام می‌فرمایند: ما دنبال معیار هستیم کار به این اطمینان‌ها نداریم به خاطر همین می‌گویم این روایت خیلی **امارات قانونی** را محکم می‌کند؛ اطلاق دارد، می‌خواهد یک ذره برای قاضی اطمینان بیاورد یا نیارد.

• بحث تعارض بینه داخل و بینه خارج

ما داریم چکار می‌کنیم؟ داریم روایاتی که از آن برای حاکمیت امارات قانونی یا دلایل آزاد استفاده می‌شود را مطرح می‌نماییم. حالا که این روایت مطرح شد من دوست دارم شمارا به داخل پراتز ببرم. پراتزی که امروز داخلش می‌شویم و جلسه آینده از آن خارج می‌شویم. این پراتز چیست؟ آیا مفاد این روایت منصور را قبول کنیم یا نه؟ این حدیث می‌فرماید اگر دو نفر دعوا دارند؛ یکی ذوالید و دیگری غیر ذوالید و هر دو بینه دارند. آقای خوبی رحمه الله یک مسئله‌ای مطرح کرده می‌فرماید: اگر دو نفر دعوا کند گاهی یکی ذوالید است دیگری نیست، گاهی هر دو ذوالید هستند و گاهی هر دو ذوالید نیستند. حالا گاهی یکی بینه دارد، گاهی هر دو دارند، گاهی هیچ کدام، این‌ها صور مسئله است. دیروز هم گفتیم تعارض بینات از بحث‌های مهم کتاب القضا است. این روایت فرمود گوسفند اگر دست یک نفر بود و او بینه داشت و طرف مقابل هم بینه داشت، گوسفند را به طرف مقابل می‌دهند. خوب این را شما به غیر گوسفند ببرید. یک نفر ماشین سوار است طرف مقابل ادعا می‌کند، شاهد می‌آورد، ماشین سوار هم شاهد می‌آورد ولی ماشین را می‌گیرند به آن طرف مقابل می‌دهند. اصلاحا (خوب است دقت داشت باشید و اصطلاحات را یاد بگیرید) می‌گویند **بینه داخل و بینه خارج**؛ به بینه ذوالید می‌گویند **بینه داخل** یا **بینه متشبهه**؛ آنیکه از خارج آمده، از آن طرف خیابان آمده این طرف خیابان ماشین مرا بده، **بینه خارج** می‌شود. این روایت می‌گوید بینه خارج بر داخل تقدم دارد.

• موثقه اسحق بن عمار

اما روایت داریم روایت اسحق بن عمار شبیه همین روایت منصور ولی برعکس این است. می‌گوید جنس را از ذوالید نگیر، بلکه فقط او را قسم بده (روایت را ببینید در وسائل جلد 27 صفحه 250 که من خودم از آن می‌خوانم، در برگه هم صفحه 363) و **عنه** یعنی محمد بن یحیی العطار که از رجال شاخص شیعه است **عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ اشعری قمی** که ایشان هم از رجال شیعه است **عَنِ الْخَشَّابِ حَسَنِ بْنِ مُوسَى خَشَّابِ هَمِيْطُورٍ** (از رجال شیعه است) **عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبِ سَنِيٍّ** است ولی ثقه است **عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ صِيرَفِيِّ شَيْعَةٍ وَثِقَةٍ** است. لذا روایت به دلیل وجود غیاث موثقه است و مستحضر هستید روایت موثقه مثل روایت صحیح است و به آن عمل می‌شود، روایت حسن محل بحث است، چنانکه به روایت ضعیف عمل نمی‌شود. اما روایت موثقه به آن عمل می‌شود، فالسند تام. **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثٍ** این است: **أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَابَّةٍ فِي أَيَدِيهِمَا** دو نفر آمدند پیش مولا، راجع به دابه‌ای که هر دو ذوالید بودند، در خانه هر دویشان بود و هر دو سوار می‌شدند **وَ أَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْبَيْتَةَ أَنَّهُا تُتَجَّتْ عِنْدَهُ** هر کدام می‌گفتند مال من است **حَالَا تُتَجَّتْ عِنْدَهُ** یعنی نزد آنها به دنیا آمده یا نزد آن‌ها بچه‌دار شده، کنایه از مدت مالکیت بر آن دابه؛ **فَأَحْلَفَهُمَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَضْرَتِ** چه کار کردند؟ آن دو را قسم دادند **فَحَلَفَ أَحَدُهُمَا وَ أَبِي الْآخِرُ أَنْ يَحْلِفَ فَقَضَى بِهَا لِلْحَالِفِ** خوب این معلوم است اسب را به آن فردی دادند که قسم خورده و از آنی که نکول کرده گرفتند **فَقِيلَ لَهُ** به آقا گفته شد **فَلَوْ لَمْ تَكُنْ فِي يَدٍ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَ أَقَامَا الْبَيْتَةَ** اگر هیچ کدام ذوالید نبودند مثلا حیوان دست یک فرد سومی است یا ماشین دست راننده است؛ و هر دو بینه بیاورند **فَقَالَ أَحْلَفَهُمَا حَضْرَتِ** فرمودند ایشان را قسم می‌دهم **فَأَيُّهُمَا حَلَفَ وَ نَكَلَ الْآخِرُ جَعَلَتْهَا لِلْحَالِفِ - فَإِنْ حَلَفَا جَمِيعًا جَعَلَتْهَا بَيْنَهُمَا نَصْفَيْنِ** قانون عدل و انصاف نصف می‌کنم چون هم بینه دارند و هم قسم خوردند **قِيلَ** اینجا محل بحث ماست **فَإِنْ كَانَتْ فِي يَدٍ أَحَدِهِمَا وَ أَقَامَا جَمِيعًا الْبَيْتَةَ** اگر در دست یکی بود، اما هر دو بینه دارند (دقیقا مورد روایت منصور این بود) **قَالَ أَقْضَى بِهَا لِلْحَالِفِ الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ** (وسائل الشیعه؛ ج 27، ص: 250) اولاً ذوالید را قسم می‌دهم و به بینه مقابل توجه نمی‌کنم بلکه به قسم ذوالید و بینه او توجه می‌کنم. این روایت آشکارا بر حکومت بینه داخل بر بینه خارج دلالت می‌کند.

حالا چه می‌شود؟ روایت منصور آن را می‌گفت روایت اسحق بن عمار عکس آن را. البته بر حسب موازین روایت منصور ضعیف است و این روایت معتبر؛ اما نگویید خوب معلوم است همین را می‌گیریم تمام. ممکن است کسی ضعف آن روایت را قبول نکند یا بگوید روایت محل وثوق است یا برای روایت اسحق مشکلی ایجاد کند.

اجمالاً در خصوص این دو حدیث و مسئله مهمی که پشت آن است یعنی تعارض بینات؛ دو مبنی است (من دوست دارم که دوستان دقت کنند معلوم نیست برسیم در کتاب الفضا بار دیگر بخوانیم عرض کردم مسئله هم الی ما شاء الله مورد دارد؛ شما از دابه بربید جنس‌های دیگر، حتی از بینه به چیز دیگری بربید، مثلاً هر دو سند دارند (دو سند صادر شده) هر دو قولنامه معتبر دارند، هر دو وصیت معتبر از یک نفر دارند ولی یکی ذوالید است دیگری نیست، هر دو ذوالید هستند، هیچ کدام ذوالید نیستند. حالا بحث ما یکی ذوالید است دیگری نیست. بحث ارزشمندی است. عرض کردم فی نفسه ارزش توجه دارد هر چند بحث خودمان بررسی سیستم امارات قانونی یا دلائل معنوی است. این روایت اسحق بن عمار کمتر با امارات قانونی می‌سازد بیشتر با سیستم دلائل معنوی سازگار است؛ چون امام فرمودن همان که ذوالید است، خوب اطمینان می‌آورد، یقین نمی‌آورد. تعبیر اطمینان نکنم گمان می‌آورد. بین عقلاً هم می‌گویند غیر ذوالید دلیل بیاورد ذوالید که دارد زندگی می‌کند) دو تارفتار از فقها در این مسئله داریم :

1) **تقدم بینه خارج بر داخل:** یک طرف حاکمیت را به روایت منصور داده است (عجیب است اما رخ داده) با وجود ضعف سند

منصور و اعتبار سند اسحق بن عمار؛ اما یک فقیه مثل جناب مجلسی (بعضی از شخصیات‌ها یک شأنشان پر رنگ می‌شود و سایر شئونشان تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد و کسانی که از سایر شئون بی‌اطلاع هستند از خبره بودن ایشان در آن شئون نیز بی‌اطلاع هستند) ما جناب مجلسی را به عنوان محدث بزرگ می‌شناسیم در حالی که ایشان محدث و فقیه بزرگی است. من عمداً این تعبیر را در حق ایشان به کار بردم نه از روی احساس و غفلت که نوشتم **فقیه و محدث خبیر مجلسی**. ایشان کتابی دارد **ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار** تهذیب که از شیخ طوسی است و ملاذ از علامه محمدباقر مجلسی (مجلسی پسر) ایشان در ملاذ ذیل همین روایت منصور می‌فرماید¹ که این روایت (روایت منصور) درست است، زیرا مطابق اصول و مورد نظر مشهور علما است. می‌گوییم مورد نظر مشهور فقها است بسیار خوب؛ اما مطابق اصول چیست؟ می‌فرماید اصول ترجیح بینه خارج بر بینه داخل است. می‌گوییم پس روایت یا روایات معارض را چه می‌فرمایید؟ می‌فرماید: این روایات بر اساس تقیه صادر شده است زیرا این مسلک اهل سنت است که بینه داخل را بر بینه خارج مقدم می‌کنند؛ یک حدیث هم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل می‌کنند که نگاه کنید. روایت اسحق سندش خوب است اما عیب بزرگش این است که احتمال تقیه می‌رود. می‌فرماید: **ولعل ما من الأخبار من ترجیح بینه الداخل محمول علی التقیه، لشهرته بین العامة روایه و فتوی (ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار؛ ج 10، ص: 73)** و اگر روایتی احتمال تقیه در آن برود، در صورت وجود معارض کنار زده می‌شود. از این نکته بگذریم در روایت منصور امام علت آوردند **لأن الله عز وجل إنما أمر أن تطلب البینه من المدعی** باید از مدعی بینه خواست نه از مدعی علیه، مدعی علیه می‌گوید من هم بینه دارم می‌گوییم داشته باش **فإن كانت له بینه وإلا فیمین الذی هو فی یدیه (وسائل الشیعة؛ ج 27، ص: 255)** این علت را امام آوردند و ما قانون داریم که روایت معلل بر غیر در تعارضات مقدم است. خیلی حرف‌های مهمی دارد زده می‌شود یعنی علامه مجلسی در تعارضات قائل به اعمال مرجحات است نه مثل آخوند که می‌فرماید نه ما مرجح نداریم در مرجحات هم قائل به تعدی است. بحث‌های پارسال اصول یادتان هست یعنی حتی به مرجحات غیر منصوص عمل نماییم و یکی از مرجحات غیر منصوص را این می‌داند که اگر روایتی معلل باشد نسبت به روایت دیگر که غیر معلل است مقدم می‌شود. این‌ها حرف‌های مهم

وارزشمندی است که بسیار اثر دارد. اجمالا ایشان معتقد هستند روایت منصور مقدم است. من همین جا اضافه کنم: اول اینکه صرف مشهور اهل سنت چیزی را بگویند حمل بر تقیه نمایم. این برای من سخت بود اما در روایت منصور (می‌خواهم تأیید مرحوم مجلسی باشد) می‌فرماید **هَكَذَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (وسائل الشیعة؛ ج 27، ص: 255)** این هکذا بودار است. مثل اینکه امام می‌خواهند بفرمایند بعضی‌ها چیز دیگری می‌گویند. یا ما در تقیه شاید چیزی گفته باشیم که تقیه بوده، این حکم خداوند است، این را بگیرد، این غیر تقیه‌ای است. یک نشانه این چنینی به نظر در روایت است. پس در ستیز روایت منصور در ترجیح بینه خارج بر بینه داخل با روایت اسحق بن عمار که دال بر عکس آن است مرحوم مجلسی ترجیح را به جانب روایت منصور می‌دهد و می‌فرماید کلا بینه خارج مقدم بر بینه داخل است.

(2) **تقدم بینه داخل بر خارج:** اما فقیه بزرگی مثل مرحوم خوبی عکس این را می‌فرماید. ایشان (خیلی ساده عرض کنم تا بعد تفصیلات را بیاوریم) می‌فرماید حدیث منصور ضعیف است (فقه ایشان مدرسه ای است) روایت ضعیف باشد کنار می‌رود. ایشان اول سند را می‌بیند و کاری به سایر مسائل ندارد. اول سند را بررسی می‌کنند اگر بگویند موافق اهل سنت است می‌فرماید مگر ما حکم موافق سنی‌ها نداریم؟ داریم. آن روایت هم که ضعیف است، پس اصلا نوبت به تعارض نمی‌رسد زیرا تعارض میان دو دلیل معتبر است؛ نه یک دلیل معتبر و غیر معتبر. لذا ایشان حاکمیت را به روایت اسحق می‌دهد و صریحا فتوی به ترجیح بینه داخل بر خارج می‌دهد؛ اما چرا روایت ضعیف است، قدری کار رجالی می‌خواهد که شنبه مطرح می‌شود. یک روایت دیگر هم برای سیستم دلائل معنوی یا قانونی بخوانیم و بعد دیگر نتیجه‌گیری نماییم؛ یعنی جمع کنیم بحث را و بعد در فضای دیگری ببریم.

1. الحدیث الخامس والعشرون: مجهول و يدل على ترجیح بینه الخارج فیما إذا كانتا مسبتین، و هو المشهور و الموافق محمول على التقیة، لشهرته بین العامة روایه و فتوی، فإنهم رووا عن جابر بن عبد الله أن رجلین تداعیا دابة، فأقام کل واحد منهما البینه أنها دابته نتیجها، فقضى رسول الله صلى الله عليه و آله للذی فی یدیه. و علیه عمل أكثرهم. و ما يدل على ترجیح هذا الخبر هو أنه معلل، و العمل على الخبر المعلل أولى عند التعارض، كما ذكره الأصوليون. (ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج 10، ص: